



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
(۳۲) وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عِلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَثْوَهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا
لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ
وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضْيِئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ (۳۵)﴾

عفاف و نکاح عامل حفظ جامعه و نسل بشر

بعد از اینکه جریان حفظ نظر را از يك جهت مطرح فرمود و ستر را از جهت دیگر طرح کرد ساختار جامعه را
از نظر عفاف تأمین کرد یعنی جامعه‌ای که مردها مواظب چشمشان باشند زنها هم مواظب چشمشان باشند زنها هم
مواظب حجابشان باشند چنین جامعه‌ای از گزند بی‌عفاف محفوظ است این فصل اول.

فصل دوم این است که انسان مثل فرشته نیست که مصون از مرگ باشد و قائم به شخص، انسان محفوظ به نوع است نه به شخص ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱ برای انسان است نه برای فرشته و مانند آن و برای حفظ نسل، نکاح مقدّر شده است نکاح برای لذّت نیست برای حفظ نسل است چه اینکه تغذیه برای لذّت نیست برای حفظ شخص است شخص بدون غذا محفوظ نمی ماند باید غذا بخورد تا بماند نوع، بدون نکاح محفوظ نمی ماند باید نکاح کنند که نوع محفوظ بماند.

تشابه تحمل رنجهای تأمین نکاح و تهیه غذا

فصل سوم این است که این کار، کار دشواری است انسان که مثل حیوان نیست غذای او در طبیعت آماده باشد حیوانات غذایشان بر اساس مائده طبیعی و سفره طبیعی آماده است اگر علف خوارند که غذایشان آماده است و اگر گوشت خوارند که نیازی به طبخ ندارد و غذایشان آماده است. انسان نیازمند به غذاست تهیّه اش آسان نیست رنج دارد برای تحمّل این رنج دو کار شده: یکی فشار گرسنگی که دردآور است، یکی لذّت خوردن که در فضای ذائقه و دهن متمثّل است و دیگر هیچ! انسان مزد کارگری خود را در حلّ این دو نیاز می بیند یکی فرو نشاندن آن درد گرسنگی، یکی بهره برداری و کامیابی از لذّت خوردن؛ این لذّت خوردن، مزد آن کارگری است، رفع درد، مزد آن کارگری است. افراد عادی خیال می کنند که غذا می خورند که لذّت ببرند در حالی که مزد کارشان را دارند می گیرند لذا به همان اندازه ای که بدن نیاز دارد غذا خورد. کم نیست روایاتی که می گوید انسان اگر بعد از سیر شدن باز غذا بخورد هوش و استعداد خودش را از دست می دهد^۲ زیرا این روح مشغول هضم آن غذای زاید و برنامه زاید است دیگر مشغول کار خودش نیست مثل اینکه شما يك انسان فقیه یا حکیمی را وادار کنید که زباله های شهر را جمع

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره رعد، آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

۲. غررالحکم و دررالکلم، ص ۳۶۰، ۸۱۵۱، ۸۱۵۳، ۸۱۵۶، ۸۱۵۷ و ۸۱۶۷.

بکند او این کار را می‌کند ولی حیف است. روح را ما سرگرم کنیم برای اینکه زباله بسازد و به دستشویی تحویل بدهد این واقعاً ظلم به روح است! غرض آن است که این لذتی که در فضای کام است این مزد کارگری است آن رفع درد گرسنگی، مزد کارگری است برای بهره‌برداری از آن این مزد را می‌گیرند.

در جریان نکاح هم بشرح ایضاً تأمین زندگی ازدواج کردن اداره همسر تأمین مسکن کار آسانی نیست این کار سخت را ذات اقدس الهی بر انسان تحمیل کرد مزد این کارگری را آن لذت نکاح قرار داد اینها خیال می‌کنند نکاح می‌کنند برای التذاذ در حالی که نکاح می‌کنند برای ﴿قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَتَى شَيْئُكُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾^۳ اینجا مزرعه است ولی به فکر نسل باشید بهترین دستوری که برای نکاح است تأمین نسل آینده و فرزندان صالح است که فرمود: ﴿قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ﴾ بنابراین نکاح برای حفظ نسل است طبق این سه چهار فصل.

عدم تناقض بین دو آیه فقر و غنا با استعفاف

دو مطلب را قرآن کریم در این آیات ۳۲ و ۳۳ بیان کرد که گاهی خیال می‌کنند اینها با هم ناهماهنگ‌اند: در آیه ۳۲ فرمود اگر اینها فقیرند خدا اینها را بی‌نیاز می‌کند در آیه ۳۳ فرمود اگر کسی ندارد که ازدواج بکند عفت بورزد و خویشان‌دار باشد خب اگر شما وعده غنا دادید دیگر دستور به خویشان‌داری برای چیست؟! گاهی خیال می‌شود که این جمله ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ﴾ که وعده است مثلاً با جمله ﴿وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا﴾ هماهنگ نیست خب اگر کسی ندارد خدا او را بی‌نیاز می‌کند دیگر چرا شما او را ترغیب می‌کنید دستور می‌دهید به خویشان‌داری؟! پاسخش این است که در تناقض که گفتند این دو آیه نقیض هم‌اند مستحضرید که یکی از دو قضیه حتماً باید کلی باشد یعنی موجه کلیه با سالبه جزئیه نقیض هم‌اند سالبه کلیه با موجه جزئیه نقیض هم‌اند دو قضیه

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

جزئیۀ یکی موجبہ یکی سالبہ یا دو قضیہ مہملہ ہرگز نقیض ہم نیستند این دو آیہ تقریباً در حکم قضیہ جزئیہ اند و هیچ کدام نقیض ہم نیستند؛ هیچ کلیتی در آیہ اول نیست کہ خدا ہر فقیری را کہ قصد ازدواج داشت بی نیاز می کند اگر آیہ پیامش این بود کہ ہر فقیری را کہ قصد ازدواج داشت خدا او را بی نیاز می کند با آیہ بعدی ناہمہنگ بود کہ فرمود اگر کسی نداشت صبر کند خویشتن داری کند خب شما کہ وعدہ دادید خدا بی نیاز می کند دیگر چرا دستور خویشتن داری می دهید؟! سرّ اینکہ آن اولی ہم در حکم قضیہ جزئیہ است و دومی در حکم قضیہ جزئیہ این است کہ دربارہ اولی فرمود اگر کسی نتوانست خویشتن دار باشد بالأخرہ نکاح برای او لازم شد یا نزدیک بہ لزوم است و بہ سراغ کسی رفت کہ فرزندی دَم بخت دارد آنها در اثر فقر این داماد آیندہ او را رد نکنند محتمل است - خداوند او را با امید بہ لطف الہی - بی نیاز کند این وظیفہ کسانی است کہ دختر دارند بہ آنها می فرماید اگر اینہا کہ آمدند بہ در منزل شما و نیازمندند در اثر فقر اینہا، اینہا را رد نکنید برای اینکہ ممکن است خدا اینہا را بی نیاز بکند ﴿وَاللّٰهُ وَاسِعٌ﴾ است منتہا ﴿عَلِيمٌ﴾ کہ چقدر بدهد بہ چہ کسی بدهد چہ موقع بدهد و مانند آن. اما دومی مربوط بہ خود این جوانہاست این جوانہا اگر وضع مالی شان مناسب نیست دست بہ آلودگی زنند و خویشتن دار باشند آیہ ۳۳ وظیفہ جوانہا را مشخص می کند آیہ ۳۲ کہ آیہ قبلی است وظیفہ اولیای دخترہا را مشخص می کند کہ اگر کسی بہ سراغ دختر شما آمد و صالح بود و شرایط ازدواج را داشت بہ بہانہ اینکہ او وضع مالی اش ضعیف است او را رد نکنید.

عدم دلالت امر ﴿انكحوا﴾ بر وجوب

البته برخیا این امر ﴿انكحوا﴾ را حمل بر وجوب کردند^۴ برخیا حمل بر استحباب کردند^۵ ولی يك ترغیب اخلاقی است به تعبیر بعضی از آقایانی که آیات الأحكام نویسند می‌گویند اکثر فقها بر این‌اند که این امر برای وجوب نیست، نشانش آن است که در جریان عبید و اما آن امر برای وجوب نیست و همین يك امر است که تکرار شده است فرمود: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ﴾ یعنی از خود شما یعنی آزاده‌ها و احرار ﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ خب انكاح عبد و آمه که واجب نیست انكاح احرار هم واجب نخواهد بود برای اینکه این دو امر در کنار هم‌اند.^۶ البته مستحضرید که در اثر عطف کردن این عطف به منزله تکرار آن عامل است مثل اینکه وقتی فرمود: «واغتسل للجمعة و الجنابة» منافات ندارد که یکی مستحب باشد و دیگری واجب چون این عطف به منزله تکرار عامل است نه اینکه لفظ در اکثر از معنا استعمال شده باشد گرچه آن هم جایز است «واغتسل للجمعة، واغتسل للجنابة» این «اغتسل» دوم برای وجوب است آن «اغتسل» اول برای استحباب است این منافات ندارد. اینجا هم ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ﴾ (يك)، ﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ یعنی «و أنكحوا الصالحين من عبادكم و امائكم» (دو).

عدم دلیل بر اثبات تناقض بین آیه فقر و غنا با استعفاف

پرسش...

پاسخ: بله اما نفرمود همه را، فرمود او واسع است اما او می‌داند به چه کسی بدهد اگر در ذیل آیه فرمود او می‌داند به چه کسی بدهد، چه اینکه در بعضی از آیات دیگر دارد ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾^۷ معلوم می‌شود به مشیئت او وابسته

۴. التفسير الكبير، ج ۲۳، ص ۳۶۸.

۵. مجمع البيان، ج ۷، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۶. احكام القرآن (جصاص)، ج ۵، ص ۱۷۸.

۷. سوره بقره، آیه ۲۶۱؛ سوره رعد، آیه ۲۶ و ...

است ما هم که به مشیئت او آگاه نیستیم بنابراین برای ما قضیه فی الجمله می شود نه بالجمله و قضیه فی الجمله یعنی قضیه مهمله در حکم قضیه جزئیّه است دیگر ما نمی توانیم تناقض دو آیه را ثابت کنیم که در آیه قبل فرمود: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ یعنی هر کس فقیر بود و قصد ازدواج داشت خدا او را بی نیاز می کند بعد هم فرمود اگر کسی نداشت خویشتن دار باشد تا بگوییم این دو آیه نقیض هم است. اینکه فرمود اگر فقیر بود خدا او را بی نیاز می کند خطاب به کسانی است که همان کسان مخاطب به ﴿وَأَنْكِحُوا﴾ هستند یعنی اولیا پدران دخترها و مانند آن به آنها می فرماید شما جوانهای جامعه را همسر بدهید و اگر صلاحیت اداره خانواده داشتند به بهانه فقر، اینها را رد نکنید امید است که خدا فقر اینها را ترمیم بکند چون او علیم است. در آیه دیگر جوانها را مخاطب قرار داد که تا آنجا که ممکن است خویشتن دار باشید برای اینکه مبادا - خدای ناکرده - آن حریمت و هویتتان را آسیب برسانید به وسیله کار حرام.

استعمال مشترك کلمه زوج و صالحین برای زن و مرد در قرآن

خب مطلب دیگر این است که کلمه زوج هم درباره شوهر استعمال می شود هم درباره همسر و همه را می گویند زوج آنجا که فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ یعنی همسر چون این ﴿أَزْوَاجًا﴾ به معنی همسر شد زیرا مخاطب اولی مردانند ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ این ضمیر جمع مذكر سالم نشان می دهد مخاطب مردند ﴿أَزْوَاجًا﴾ یعنی زنهای آن گاه ﴿لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۸ ضمیر حتماً باید مؤنث باشد چه اینکه است لذا آنجا اگر ﴿أَزْوَاجًا﴾ فرمود و ضمیر مؤنث آورد برای اینکه تفصیل، قاطع شرکت است فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ یقیناً این ﴿أَزْوَاجًا﴾ یعنی زنهای دیگر، آن وقت ﴿لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ ضمیر باید مؤنث باشد اما اینجا که فرمود صالحین برای تغلیب است چون صالح و صالحه داریم اما زوج و زوجه لغت فصیحی نیست یا اگر هم باشد قرآن به کار نبرده در

۸. سوره روم، آیه ۲۱.

هیچ جای قرآن سخن از زوجه و زوجات و اینها نیست؛ اینجا فرمود: ﴿وَالصَّالِحِينَ﴾ با اینکه اما صالحات اند ولی تغلیباً فرمود: ﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾.

خلاصه مطالب مطروحه در بحث انکاح

فتحصل که این انکاح، دستور اخلاقی یا اجتماعی است به اولیا به پدر و مادر به مسئولین نظام و مانند آن، حکم وجوبی نیست مگر يك وقت کسی احساس بکند که اگر اقدام نکند جامعه بالأخره آلوده می شود آن دیگر مطلب دیگر است و گرنه به حسب ظاهر نه وجوب عینی است نه وجوب کفایی چه اینکه برای افرادی که تنها بودن و عذاب بودن برای آنها تحمل پذیر است نه واجب تعینی است نه واجب تخییری بین ازدواج دائم و منقطع و ملك یمین وقتی نتواند و احتمال وقوع به حرام باشد آن وقت وجوب تعینی یا تخییری مطرح است.

عدم صحت قول به تفرق زوجین به علت فقر

قرطبی نقل می کند که اینکه برخی گفتند اگر زوج فقیر باشد قاضی می تواند بین زوجین بینونت ایجاد کند برخی گفتند که این بر خلاف قرآن است چون قرآن فرمود «إِنْ يَكُونَا فُقَرَاءُ يَفْرَقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» فرمود: ﴿إِنْ يَكُونَا فُقَرَاءُ يُعْنِهِمُ اللَّهُ﴾ شما دارید در اثر فقر شوهر، حکم طلاق صادر می کنید^۹ البته این کار وارد نیست برای اینکه ذات اقدس الهی وعده نداد وعده الهی تخلف ناپذیر است مثل اینکه فرمود هر کس ایمان آورد و عمل صالح کرد از عذاب مصون است اینجا وعده الهی است ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^{۱۰} و خلف وعده نمی کند و مانند آن اما اینجا در حدّ امید است نه در حدّ وعده بعد جریان مکاتبه بیش از آن مقداری که مطرح شده بود اینجا فعلاً نه لازم است نه مصلحت است برای اینکه به لطف الهی در اثر استقرار اسلام این بردگی رخت برپست خب.

۹. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۹؛ سوره رعد، آیه ۳۱.

رد نظریه فقر و غنا به معنی عفاف و خویشنداری

برخیها گفتند که منظور از این فقر و غنا مربوط به عفاف است اگر کسی از نظر خویشنداری فقیر بود او حکم خاص دارد این بعید است [بلکه] منظور از فقر و غنا همان مسائل مالی است نه مسائل قدرت خویشنداری لکن عده‌ای استفاده کردند که عباد و إما یعنی عبد و أمه مالک می‌شوند برای اینکه خدای سبحان فرمود: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ معلوم می‌شود اینها گاهی فقیرند گاهی غنی، فقر و غنا عدم و ملکه‌اند عدم و ملکه بودن برای کسانی است که شأنیّت ملک داشته باشند اگر کسی مالک نیست نه فقیر است نه غنی، اگر عبد و أمه مالک نمی‌شوند اینها نه فقیرند نه غنی، برای اینکه فقر و غنا رفعشان محال نیست تقیض هم نیستند عدم ملکه هستند مثل اعمّا و بصیر؛ يك شجر نه اعماست نه بصیر، يك حجر نه اعماست نه بصیر اینها تقیض هم نیستند که رفعشان محال باشد فقیر و غنی این چنین است يك شجر نه فقیر است نه غنی اما بالأخره یا موجود است یا معدوم از اینکه فرمود اگر عباد و إما فقیر بودند خدا بی‌نیاز می‌کند و مانند آن معلوم می‌شود اینها مالک‌اند لذا برخیها به این فکر افتادند که این ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ را مخصوص همان آیاماً بدانند یعنی مربوط به احرار است نه مربوط به عباد و إما یا به قرینه مکاتبه‌ای که بعد در پیش است اینها وقتی که مکاتب شدند مسئول تأمین هزینه خودشان خواهند بود تا بنده هستند البته حساب خاص خودشان را دارند اما وقتی که در شُرْف آزاد شدن هستند باید بدانند که هزینه را خودشان باید تأمین بکنند.

عمده آن است که اینکه فرمود فقر و غنا آن فقر و غنای رایج توانگر و تهیدست نیست همین که بتوانند زندگی خودشان را اداره بکنند.

همگانی و همیشگی بودن قرآن کریم

مطلب بعدی آن است که این استفاده‌ای که برخیها کردند که قرطبی گفته البته این استفاده، ضعیف است وعده‌ای هم در کار نیست وجوب عینی یا کفایی هم در کار نیست و تناقضی هم در کار نیست حالا مهم‌ترین بحث این بخش از سوره آیه مبارکه «نور» است که فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. مستحضرید که اگر قرآن همان علیّ حکیم بود برای خیلی از خواص قابل ادراک نبود چه رسد برای توده مردم. این کتاب قرآن کریم ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^{۱۱} است یعنی همگانی است و همیشگی، همگانی است چون ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است همیشگی است ﴿ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ﴾^{۱۲} است وجود مبارك حضرت خاتم انبیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) است پس می‌شود همگانی و همیشگی. کتابی که برای توده مردم است باید زبانش طوری باشد که توده مردم بفهمند اگر این در حدّ همان علیّ حکیم بود آن معارف بلند را می‌داشت غالب مردم نمی‌فهمیدند و نمی‌توانستند ایمان بیاورند.

تبیین انزال و تنزیل بودن قرآن کریم

مطلب دوم آن است که در عین حال که قرآن علیّ حکیم است ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ^{۱۳} در عین حال که ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^{۱۴} همان مطالب عمیق علیّ حکیم را به صورت قصّه، داستان و از آنها نازل تر و رقیق تر به صورت تمثیل بیان می‌کند تا همه بفهمند لذا در قرآن آیاتی است که بسیاری از حکما و فقها حریم می‌گیرند که درباره‌اش وارد بشوند اما همان مطالب را قرآن کریم رقیق می‌کند به صورت قصّه به صورت داستان به صورت تمثیل آن قدر پایین می‌آورد تا در دسترس همه مردم قرار بگیرد «و هذا

۱۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۱۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۱۳. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

۱۴. سوره واقعه، آیه ۷۹.

هو معنى الانزال و التنزيل» اگر کسی خواست يك مطلب عقلی را یا فقهی را یا قاعده عمیق را مطرح کند این برای اینکه مخاطبانشان خوب بفهمند آن را به صورت يك مثل ذکر می‌کند از آن قاعده عقلی تنزل می‌دهد به مرحله خیال و وهم از آنجا تنزل می‌دهد به مرحله حس با مثال و اینها با مخاطبان خود روبه‌رو می‌شود. قرآن کریم همین کار را کرده؛ در بخشهای وسیعی آن مطالب عمیق را به صورت تمثیل ذکر کرده فرمود: ﴿لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾^۱ ﴿يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ﴾^۲ ﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۳ لذا با کتابهای علمی دیگر فرق دارد نور است در حقیقت طوری است که همگان می‌فهمند.

بیان تفاوت اوصاف ذاتی و فعلی خداوند

بیان تفاوت اوصاف ذاتی و فعلی خداوند

این آیه که از غرر آیات این سوره مبارکه است بلکه از غرر کل آیات قرآن است می‌فرماید ذات اقدس الهی ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است.

قبلاً گذشت که موضوع و محمول با هم متّحدند (يك) تعیین محور اتحاد موضوع و محمول به دست محمول قضیه است نه موضوع قضیه (این دو) اگر «جوشن کبیر» را قرائت می‌کنیم و می‌خوانیم در هر موردی نام مبارك الله برده شد ضمیر فصل هم آمد ما را نباید مغرور کند که الله در این مرحله است تعیین اتحاد موضوع و محمول به دست محمول قضیه است ضارّ و نافع، فعل خداست گاهی ضارّ است گاهی نیست گاهی نافع است گاهی نیست گاهی ﴿أَغْنَىٰ وَآفَتْ﴾^۴ گاهی مغنی است گاهی نیست گاهی مقنی است گاهی نیست خب به تعبیر مرحوم کلینی (رضوان الله

۱. سوره روم، آیه ۵۸؛ سوره زمر، آیه ۲۷.

۲. سوره محمد، آیه ۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

۴. سوره نجم، آیه ۴۸.

الله علیه) در همان جلد اول کافی اگر اینها اوصاف ذات بود که تخلف‌پذیر نبود اوصاف ذات عین ذات است اگر اوصاف ذات بود چون ذات، زوال‌پذیر نیست این اوصاف باید ازلی و ابدی باشد در حالی که گاهی شفا هست گاهی نیست گاهی احیا هست گاهی نیست گاهی رزق هست گاهی نیست گاهی خلق هست گاهی نیست معلوم می‌شود اینها خارج از حوزه ذات‌اند فعل ذات اقدس الهی‌اند^۱ ما با فعل خدا کار داریم و دیگر هیچ! آنجا [یعنی ذات] مقدور ما نیست.

معنای نور بودن خداوند و سهیم بودن ائمه و ولیا در آن

مطلب بعدی آن است که کلّ جهان را ذات اقدس الهی آفرید ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ ظهور هر چیزی به هستی آنهاست حتی ظهور نور به هستی اوست این کلمه نور یعنی نور و واو و راء يك لفظ است يك مفهوم دارد ممکن است ماهیت هم داشته باشد ولی نه این لفظ روشن است نه مفهوم نور روشن است نه ماهیت نور، اگر این نور هستی یافت موجود شد روشن می‌کند و اگر موجود نشد چیزی را روشن نمی‌کند مفهوم نور روشن‌گر نیست ماهیت نور روشن‌گر نیست این وجود نور است که روشن می‌کند خب. خدا نور سماوات و ارض است در ذیل این هم روایاتی هست که یعنی هادی موجودات آسمان و زمین است،^۳ بالأخره ظهور اشیاء به وسیله خدای سبحان است که او ظاهر به ذات است و مظهر غیر. این نور عمومی است که به همه هستی عطا می‌کند برابر رحمت مطلقه است که ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۴ این در صدر آیه. بعد برای حفظ درجات که مدبرات امر سهم دارند انبیا سهم دارند اهل بیت سهم دارند اولیا سهم دارند مثالهایی ذکر می‌کند که آنها آن نور را دریافت می‌کنند به ما می‌رسانند در حالی که هم دریافت کردن

۱. ربک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

آن نور به عنایت الهی است هم رساندن آن نور به ما به عنایت الهی است هم او به ما از این دریافت‌کننده‌ها نزدیک‌تر است هم او به ما قدرتش برای رساندن از دریافت‌کننده‌ها قوی‌تر است حالا - ان شاء الله - این در اثنا روشن می‌شود.

تبیین دو نور الهی و شرقی و غربی نبودن نور خدا

فرمود فضای هستی را او روشن می‌کند بعد مثالی ذکر می‌کند که در این مثال می‌فرماید این نه شرقی است و نه غربی. مستحضرید خیلی از شماها این باغها را دیدید این باغهایی که دارای اشجار است سه قسمت است آن درختهایی که کنار دیوار شرقی است مقداری از روز در سایه است از آفتاب محروم است لذا میوه شاداب تحویل نمی‌دهد آن درختهایی که در کنار دیوار غربی است مقداری از روز از شعاع شمس محروم است لذا میوه شاداب نمی‌دهد این شجره ضاحیه یعنی شجره آفتاب‌گیر اینکه در وسط باغ است این نه شرقی است نه غربی، اگر آفتاب طلوع کرد او بهره دارد تا آفتاب هست او بهره دارد بهترین میوه را درختان وسط باغ می‌دهند. فرمود لطف خدا نه شرقی است نه غربی همیشه می‌تابد برای همه می‌تابد و اینها برای توده مردم است يك نور ویژه‌ای دارد که مردان الهی به سراغ آن می‌روند که آن فرمود: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ﴾ نه «يَهْدِي اللَّهُ لَهُ» این يك نور عمومی است که همگان بهره‌مندند اما يك نور خصوصی دارد که ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ آن نور، رحمت خاصه است آن نور در مسجد است آن نور در حسینیه است آن نور در حرم است آن نور در مسجدالحرام است آن نور در بقیع است که فرمود:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ﴾^۱

فَتَحْصِلْ أَنْ هَاهُنَا نُورَيْنِ: يَكُ نُورٌ عَمُومِيٌّ اسْتَكَه هَمَّكَانَ اَزْ اَو بَهِرِه مِي بَرَنْدَ يَكُ نُورٌ خُصُوصِيٌّ اسْتَكَه اَنْ نُورٌ
خُصُوصِيٌّ رَا اَدَرْسِ دَاَدِه فَرَمُودَ: ﴿فِي يُبُوتِ اُذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ﴾ اَنْ نُورٌ خُصُوصِيٌّ هَمَّه جَا نِيَسْتَ كِه تَتَمَّه اَشْ -
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ - فَرْدَا ذَكَرْ مِي شُود.

«وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»